

به دخترم ساناز!

میوه

بذری بودم،
بر خاک افتادم.

باد آمد، باران آمد، خورشید تابید!

جوانه زدم!

باد آمد، باران آمد، خورشید تابید!

بزرگ شدم!

باد آمد، باران آمد، خورشید تابید!

بزرگتر شدم!
استقامت کردم!
گیاهی شدم.

باد آمد، باران آمد، خورشید تابید!

استقامت کردم!
درختی شدم،
درخت!
تنومند درختی!

تنومند درختی که شاخه های ستبر آن در فلک لاجورد سر کشید!

باد آمد، باران آمد، خورشید تابید!

میوه کردم،
زیاد
خوب و درشت!
رنگی!

باد آمد، باران آمد، خورشید تابید!

رهگذر آمد،
و ره گذر کرد!

دله دزدان آمدند،
با اره و میوه چین آمدند!

باغبان آمد،
نه اینکه باغبان آمده باشد!

من خود باغبان بودم!
خود نیز باغبان بودم!

دله دزدان فرار کردند!
بی آبرو شدند،
فرار کردند!

باد آمد، باران آمد، خورشید تابید!

موسم برداشت آمد!

خلق آمد،
خلق پا برهنه، آمد!
از حلبی آباد و جوادیه و دروازه غار آمد!

پا برهنه، اما با صفا آمد!

حاصلم را، ثمرشان را چیدند!

بذر نیوگی را که در تنهایی کاشته و در بشریت گل کرده بود،

چیدند!
آنها چیدند،
خلق چید!

جواد ولدان
برای ایرانی آزاد از ایران-آزاد
جمعه و شنبه سی ام و سی و یکم ژانویه دوهزاروچهار

de.azad-iran.www
Pindex/de.IranClick.www